ویرایش ادبی و ریطوریقا[1]

عبدالحسین آذرنگ[2]

این روزها یافتن ویراستار ادبیِ محیط و مسلط در کشور، ویراستار ادبی به معنای واقعی کلمه، اگر ناممکن نباشد، بسیار دشوار است؛ آن هم به‌رغم این همه فارغ‌التحصیل در رشتهٔ ادبیات در مقاطع مختلف. البته برای پرهیز از هرگونه سوءبرداشت، همین‌جا بی‌درنگ تأکید می‌شود که مقصود، چه به‌صراحت و چه به‌اشارت و کنایت، نادیده‌گرفتن ارزش یا کاستن از ارزش تخصص فارغ‌التحصیلان این رشته نیست. اهل فن و نیز ناظران خوب می‌دانند که در همین سال‌های اخیر ادیبانی تربیت شده و به عرصه آمده‌اند که در صف برجسته‌ترین ادیبان تاریخ معاصر ایران جای می‌گیرند، به شهادت آثار پژوهش‌گرانه و عمیق‌شان و نگرش‌ها و تحلیل‌های بدیعی که انتشار داه‌اند. مقصود اصلی در این نوشته طرح مشکل ویرایش ادبی —تأکید می‌کنم: نه ویرایش زبانی صرف یا ویرایش دستوری و صوری—است که از یک سو با جنبه‌های نظری نشر و ویرایش ارتباط دارد و مبانی نظری‌اش در حوزه‌های دیگری جز ادبیات پرورانده می‌شود، ازجمله در حوزهٔ ارتباطات، و از سوی دیگر، با ریطوریقا[3] پیوندی ناگسستنی دارد. ریطوریقا برابرهای فراوان و کم‌وبیش رایجی در زبان فارسی دارد، مانند «علم بیان/علم معانی و بیان»، «علم بلاغت»، «علم فصاحت»، «خطابه»، «فن بیان»، «فن سخنوری»، و نظایر آن. از هیچ‌یک از این برابرها به این دلیل فعلاً استفاده نمی‌کنم که نمی‌خواهم بار معنایی و دلالتی آنها پیش‌داوری ایجاد کند. «ریطوریقا» را به‌عنوان اصطلاحی فعلاً مجهول‌الدلالت به‌کار می برم، تا روشن‌شدن خطوط اصلی حوزهٔ بحث، و اینکه آیا پیوند خاص این مبحث با ویرایش ادبی، اصطلاح خاصی را ایجاب می‌کند؟ آیا ترکیب اصطلاحی تازه‌ای باید ساخت و به‌کار برد؟ یا اینکه می‌توان از همین برابرهای موجود استفاده کرد؟ البته شاید عده‌ای با نویسندهٔ این مطلب هم‌نظر باشند که مفهوم‌های جدید و گفتمان‌های جدید، اصطلاح‌ها و تعبیرهای جدیدی اقتضا می‌کند که بتوانند بارمعنایی تازه را حمل کنند و انتقال دهند.

ویرایش ادبی را از ویرایش زبانی نمی‌توان جدا کرد، این دو در هم تنیده‌اند؛ حتی در ویرایش بعضی متن‌ها دشوار بتوان مرز قاطعی میان آنها کشید. ویرایش ادبی در طیف لایه‌لایهٔ شاخه‌ای از گونه‌های ویرایش، میان ویرایش‌های دستوری و ویرایش اسلوبی، قرار می‌گیرد. شاید در اینجا برای شماری از خوانندگان توضیحی لازم باشد. در ویرایش دستوری فقط به این نکته توجه می‌شود که هیچ جمله‌ای در نوشته خطای املایی و دستوری نداشته باشد. ویراستار دستوری فقط با غلط‌ها، خطاها و لغزش‌های دستوری کار دارد، نه با ساختار، نه با محتوا و نه با هیچ‌یک از جنبه های دیگر نوشته؛ ولو آنکه در حالت مفروض همهٔ این جنبه‌ها پر از خطا و لغزش باشد.

ویراستار ادبی مسلط، افزون بر توجه به نکته‌های دستوری، جنبه‌های زبانی، تناسب میان زبان و لحن نوشته، و نیز انسجام مطلب را با متغیرهای تعیین‌کننده و تأثیرگذار بر روند ویرایش، ازجمله با موضوع، محتوا، مخاطب، هدف، کاربرد و رسانهٔ نوشته وجههٔ نظر قرار می‌دهد. کوتاه یا بلند کردن جمله‌ها، تغییردادن لحن نوشته، تغییر و تعویض اصطلاح‌ها و تعبیرها، تلخیص یا تفصیل ضروری، ایجاد تأکید یا برداشتن تأکید، بازنگاری یا بازآرایی قسمت‌هایی از نوشته یا حتی سراسر نوشته و نکاتی دیگر، در حیطهٔ وظایف اصلی ویرایش ادبی قرار می‌گیرد.

جایگاه ویرایش اسلوبی در لایه‌ای فراتر از ویرایش ادبی است. ویراستار اسلوبی مسلط، به اسلوب/سبک نگارش نویسنده به اندازه‌ای تسلط دارد که گاه بهتر از خود او جمله‌ها را می‌پروراند و مقصود نویسنده را رساتر از او ادا می کند. گاه مانند رفوگر چیره‌دست قالی چنان رفو می‌کند که قسمت رفوشده قابل تشخیص نیست. داستان‌هایی که از شیوهٔ کار و شگردهای ویرایشی مکس پرکینز[۴] (۱۸۸۴ تا ۱۹۴۷م) نقل می‌کنند، ویراستار آثار نویسندگان نامور آمریکایی، کاشف شماری از استعدادهای درخشان، ویراستار داستان‌های ارنست همینگوی، اسکات فیتزجرالد و بسیاری دیگر، نشان‌دهندهٔ تسلط چشم‌گیر او به اسلوب‌های متفاوت نویسندگان بنام هم هست. این جملهٔ جان استین‌بِک، نویسندهٔ برندهٔ نوبل ادبی، بسیار روشن‌گرانه و زبانزد است: «بدون مشورت با ویراستارم یک جمله هم نمی‌نویسم». ویراستار او تا آنجا به ظرایف اسلوبی نوشته‌هایش تسلط داشت که گاه به او می‌گفت: جان، این جمله‌ات را قاعدتاً باید این‌طور بنویسی، و او هم با رضایت تمام می‌پذیرفت.

جلد یکم و دوم *از صبا تا نیما* ویراستهٔ استاد پیش‌کسوت احمد سمیعی(گیلانی) است و در زمرهٔ شاهکارهای ویرایشی در زبان فارسی. بنده، شادروان یحیی آرین‌پور، نویسندهٔ *از*

صبا تا نیما، را بارها دیده بودم و این جمله را از زبان او نقل می‌کنم که گویای رضایت او از ویراستاری اثر اوست: «*از صبا تا نیمای* منتشرشده مانند بیماری است که ...ش را عمل کرده باشند». بازآرایی، بازنگاری، تلخیص در مواردی، ایجاد انسجام، نظم و ترتیب موضوعی، و بررسی منابع و گاه رجوع به آنها در موارد لازم، ازجملهٔ کارهای ویرایشی استاد سمیعی در این اثر بسیار با ارزش ادبی است. نمونه‌های دیگری از این دست هم کم‌وبیش هست و اگر روزی ویراستاران جوان، پژوهنده و علاقه‌مند همت کنند، آنها را شناسایی، گردآوری و با نمونهٔ کارها همراه کنند، راهنمای کاربردی و درس‌آموزی برای دانشجویان ویراستاری تواند بود.

نکتهٔ لازم به تأکید در اینجا این است که ویرایش ادبی، افزون بر تسلط به شرایط عمومی و لازم ویراستاری و شرایط خاص ویرایش ادبی، بدون تسلط به مبحث ریطوریقا امکان‌پذیر نیست، به‌عنوان اصلی قطعی و تخفیف‌ناپذیر. در جست‌وجوهایی که کرده‌ام نتوانسته‌ام در زبان فارسی به کتاب، یا حتی به مقاله‌ای دست یابم که به کمک آن بتوان به ارتباط میان چند مبحث پی برد، به ارتباط میان نشر، ویرایش، حوزهٔ ارتباطات، مخاطب‌شناسی و تأثیرگذاری‌ها از راه روان‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، انسان‌شناسی فرهنگی و جنبه‌های مرتبط معرفت‌شناسی. خود مبحث ریطوریقا از زمان ارسطو، از عهد یونان باستان و سپس در سده‌های میانه به بعد، دستخوش تحولات بسیاری شده است و ریطوریقای جدید، که به‌سختی می توان مطلب جامع و مدونی دربارهٔ آن به زبان فارسی یافت، به تأثیر از دستاوردهای چندین و چند رشتهٔ دانش عمیقاً تحول پذیرفته است. حوزهٔ علوم ارتباطات با ریطوریقای جدید سروکار بسیاری دارد. شماری از متخصصان علوم ارتباطات را می‌توان نام برد که به مباحث و ویژگی‌های ریطوریقای جدید تسلط دارند، اما در زبان فارسی نوشته‌ای را نیافته‌ام که نشان دهد متخصصان ایرانی این رشته از همین دیدگاه به ویرایش توجه کرده باشند، یا اساساً این پرسش پاسخی گرفته یا به‌درستی طرح شده باشد که آیا ویرایش، به معنایی که به دنبال جملهٔ زیر به آن اشاره می‌شود، می‌تواند از مباحث حوزهٔ ارتباطات باشد یا نه. اگر پاسخ مثبت باشد، با چالشی از سوی کسانی روبه‌رو خواهیم بود که ویرایش زبانی‌ادبی را به‌طور خاص، و حتی سایر گونه‌های ویرایش را هم به‌طور عام، در حوزهٔ ادبیات قرار می‌دهند، بدون آنکه بتوانند ثابت کنند این حوزه قادر است مبانی نظری و نظریه‌های پشتوانهٔ ویرایش را بپردازد، بپروراند، بسط و گسترش دهد و از آنها دفاع کند.

عمل ویرایش را بر پایهٔ تعریفی ساده می‌توان به کارکرد عدسی تشبیه کرد. عدسی که بر

سر راه پرتوهای نور قرار داده شود، می‌تواند تمرکز کانونی ایجاد کند. عدسی نه از نور می‌کاهد و نه بر نور می‌افزاید. کارکردش فقط و فقط ایجاد تمرکز کانونی است. ویراستار (مراد ویراستار غیرمکانیکی، و نیز مسلط به مبانی و جنبه‌های ویرایش) میان پدیدآورنده و خواننده حایل می‌شود و به کمک دانش، تخصص، تجربه و اطلاعاتش در باب نشر، دربارهٔ پیام‌فرست (= پدیدآورنده)، پیام (= نوشته)، چگونگی ایجاد و انتقال پیام (= سازوکارهای انتقال)، و همچنین اطلاعات درخصوص پیام‌گیرنده (= خواننده) و ویژگی‌های او (سن، جنسیت، قومیت، دانش پایه و زبانی، تخصص، گرایش‌های اصلی و جزآن)، و نیز با یاری‌گرفتن از «شناخت‌های چندگانه»، که مقصود در اینجا شناخت از جنبه‌های روان‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی (به‌ویژه جامعه‌شناسی فرهنگی)، انسان‌شناسی فرهنگی، انسان‌شناسی روان‌شناختی، و شناخت‌های بومی و محلی است، عملی انجام می‌دهد که پیام فرستنده به نحو مطلوب به گیرنده منتقل شود. حالت مطلوب، حالتی است که همهٔ مانع‌های سر راه انتقال، شناسایی و برطرف شود و پیام صددرصد انتقال بیابد؛ البته اینکه اصولاً انتقال صددرصد ممکن است یا نه، موضوع بحث دیگری است. همین‌که ویراستار به جنبه‌های یادشده در بالا تسلط کافی داشته باشد، همهٔ متغیرهای لازم و دخیل را وجههٔ نظر قرار بدهد و مانع‌زدایی و ابهام‌زدایی کند تا پیام بدون مانع مخل و منحرف‌کننده از مسیر اصلی به گیرنده برسد، وظیفهٔ ایجاد تمرکز کانونی را انجام داده است. (برای پرهیز از تکرار انواع شناخت در این نوشته، اختصار «شناخت‌های چندگانه» به‌کار می‌رود).

برپایهٔ این تعریف، ارتباط ویرایش با حوزهٔ ارتباطات انکارناپذیر است. این ربط درعین‌حال و به سهم خود ایجاب می‌کند ویرایش از دیدگاه نقشی که از جنبه‌های مختلف در انتقال پیام دارد، از دیدگاه تخصص‌های ارتباطی بررسی شود. تا جایی که بنده جست‌وجو کرده‌ام، تاکنون به پژوهشی مستقل یا بررسی خاصی دراین‌باره برنخورده‌ام و نوشته‌ای ندیده‌ام که نقش ویرایش در داد و گرفت پیام و چگونگی و سازوکار آن، از دیدگاه علم ارتباطات بررسی شده باشد؛ اگرچه در شماری از کشورها مبحث نشر، که ویرایش هم شاخه‌ای از آن است، در دانشکده‌های ارتباطات تدریس می‌شود، و درنتیجه، روند نظریه‌پردازی‌ها دراین‌باره هم بر پایهٔ دانسته‌ها و یافته‌های ارتباطی است.

از خوانندگان می‌خواهم رشتهٔ بحث را همین‌جا نگاه دارند تا به دو نمونهٔ واقعی اشاره شود. این نمونه‌ها شاید بتواند به ادامهٔ بحث دربارهٔ موضوع اصلی این نوشته کمک کند. آلبرت اینشتین، برجسته‌ترین ریاضی‌دان و فیزیک‌دان قرن خود، واضع نظریهٔ نسبیت بود.

دانشنامهٔ بریتانیکا برای نگارش مقالهٔ «نسبیت» صاحب‌نظرتر از او در جهان نمی‌شناخت و ازاین‌رو، از او خواست این مقاله را برای درج در دانشنامه بنویسد. ویراستاران *دانشنامهٔ بریتانیکا* مقالهٔ اینشتین را زیر و زبر کردند تا سرانجام برای چاپ مناسب تشخیص داده شد. معنای این عمل آنها این نیست که ویراستاران نسبیت را بهتر از نویسندهٔ مقاله می‌شناختند، بلکه به این معناست که مسئولیت محتوای علمی مقاله و صحت مطلب با نویسنده است، اما برای اینکه ضوابط فنی، صوری و زبانی دانشنامه مراعات شود و خوانندگان دانشنامه‌ای عمومی بتوانند مقاله را بخوانند و بفهمند، تغییرات ویرایشی بسیاری، ازجمله ویرایش زبانی و ادبی، لازم است که در مقاله اعمال شود.

نمونهٔ دیگر: شعر بلند «سرزمین هرز» (با عنوان‌های دیگری هم به فارسی ترجمه شده است)، از شاهکارهای شعری تی اس الیوت، شاعر نامدار و برندهٔ نوبل ادبی، است که اِزرا پاوند، شاعر و منتقد ادبی برجسته، آن را ویرایش کرد. می‌گویند او نزدیک به یک‌سوم شعر الیوت را قیچی کرد، کنار گذاشت و الیوت هم پذیرفت. این اعمال ویرایشی به دست ویراستارانی انجام می‌گیرد که به جنبه‌های مختلف اثر توجه دارند و نکته‌های لازم را در نوشته اعمال می‌کنند. هدف و کوشش آنها این است که پیام اثر به بهترین حالت ممکن به گیرنده منتقل شود. این عمل آنها به چه معناست؟ به همان معنایی است که در این بحث می‌خواهیم به آن برسیم و تا حد امکان ویژگی آن را بشناسیم؟

مخاطبان نوشته‌ها هیچ‌گاه با ذهن کاملاً سفید و کاملاً برکنار از پیش‌فرض یا پیش‌داوری با پیام‌ها روبه‌رو نمی‌شوند. در همهٔ جامعه‌ها چنین است، اما نسبت‌های آن در جامعه‌های مختلف و به سبب تفاوت سطح فرهنگی و آموزشی یکسان نیست. مخاطبان معمولاً در دو قطب کاملاً مخالف و در نقاط مختلف طیف میان این دو قرار می‌گیرند. هنر پیام‌فرست (پدیدآورنده) و هموارکنندهٔ مسیر پیام (ویراستار) این است که بتوانند سد پیش‌دواری‌ها را بشکنند و نگذارند پیام فرستاده‌شده بر پایهٔ برداشت‌های ازپیش‌شکل‌گرفتهٔ پیام‌گیرنده (مخاطب: خواننده، بیننده، شنونده، بساونده) تفسیر شود. به‌طور قطع برداشت‌های مخاطبان پیام هیچ‌گاه، در هیچ کجا و در هیچ زمانی عیناً یکسان نیست. این تفاوت را به‌عنوان واقعیتی اجتناب‌ناپذیر باید پذیرفت، اما پذیرفتن این واقعیت به این معنا نیست که برای پرهیز از سوءبرداشت، بدفهمی و نیز برای انتقال درست و کامل پیام کوشش‌های لازم صورت نگیرد.

ابداع، انسجام، اسلوب، انتقال، ویژگی‌های ثابت صوری و زیبایی‌شناختی و نظایر آن، جنبه‌هایی بود که در ریطوریقای قدیم اصول عدول‌ناپذیر تلقی می‌شد. تصور بر این بود که

میان فرستندگان و گیرندگان پیام زمینه‌ها مشترک و همیشه ثابت است. در ریطوریقای جدید چنین زمینه‌هایی نیست، بلکه زمینه‌های مشترک و دستخوش تغییر و تحول را باید کشف کرد تا برقراری ارتباط میان فرستنده و گیرندهٔ پیام امکان‌پذیر باشد. در حقیقت گروه هدف پیام، حالا دیگر جای ثابت، کاملاً مشخص و واحدی ندارد. به علت‌ها و انگیزه‌های مختلف جایگاهش عوض می‌شود و گاه حتی به‌سرعت تغییر می‌کند. تشخیص درست این جایگاه کار ساده‌ای نیست. اگر ویراستاری گمان کند که مجموعه قواعد مدونی را کنار دستش بگذارد و به اتکای آن، پیام فرستنده را به گیرنده تنظیم و هدایت کند، دچار همان خطایی شده است که نشانه‌اش را در تلاش شماری برای یافتن ویراستار مناسب و نیافتن او باید دید.

در ریطوریقای قدیم یافتن بهترین و مؤثرترین استدلال ممکن، از اصول بنیادی بود. استدلال هم باید راست و عادلانه می‌بود، و لاجرم موضوع اخلاق و احکام اخلاقی به میان می‌آمد، اخلاقی با موازین ثابت، نه اخلاق مبتنی بر نسبی‌گرایی، جزءنگری و توجه به تک‌تک موارد، که نمی‌توان قاعده‌های کلی و اصول عام را به آنها تعمیم داد. در ریطوریقای جدید و پسامدرن تقریباً همهٔ اصول قدیم به چالش کشیده شده است. در ریطوریقای جدید تأکید بر جنبه‌های دیگری است، ازجمله بر گفتمان در عرصه‌های مختلف، انتقال اطلاعات، روشن‌گری، الهام‌بخشی، خوشایندی، سرگرمی، جذابیت، قدرت تأثیرگذاری و ایجاد تغییر، و نیز ثابت و یکسان در نظر نگرفتن مخاطب و شناختن ویژگی‌های او، و سپس برقرار ساختن تناسب میان پیام و گیرندهٔ پیام.

کوششی که با ریطوریقای قدیم برای ترغیب و اقناع مخاطب به‌کار می‌رفت، اکنون جای خود را به تلاش در راه شناختن و درک‌کردن او و همدلی و یکی‌شدن با او داده است. آن موجود منتزع با ویژگی‌های ثابت، جای خود را به موجودی سپرده است که ویژگی‌هایش از پیش شناخته‌شده نیست. این ویژگی‌ها در جامعه‌های مختلف، در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، و به تأثیر از عامل‌های اثرگذار در هر زمان و مکان تغییر می‌پذیرد. شناختن این ویژگی‌ها و مبنا قراردادن آن است که مسیر، هدف و رویکرد و روش ویرایش را تغییر می‌دهد.

از دیدگاه پسامدرن هیچ قاعدهٔ کلی مطلقی پذیرفته نیست و هیچ نتیجه‌ای هم قطعیِ مطلق قلمداد نمی‌شود. ازاین‌رو، اصول و حکم‌های کلی ریطوریقای قدیم هم حالا دیگر اعتباری ندارد. نسبیتی که دیدگاه پسامدرن بر آن تأکید می‌ورزد، جایی برای ثبات و پایداری آن قاعده‌های قدیمی باقی نمی‌گذارد. سیالیّت، تغییرپذیری مداوم، رویکرد دیگری را ایجاب می‌کند که لازمه‌اش شناخت مداوم و سازگاری دادن پیام بر پایهٔ این‌گونه شناخت است.

مخاطبان امروز، ثابت، پایدار، یکسان و یکدست نیستند. موقعیت‌ها به‌سرعت تغییر می‌کنند و به‌تبع آن برداشت‌ها، دیدگاه‌ها، انتظارات و گرایش‌های مخاطبان دستخوش تحول می‌شود. ازاین‌رو، یافتن وجه مشترکی میان مخاطبان کار چندان ساده‌ای نیست. شناختن این موجود سیال و متوقف‌کردن او به این قصد که بایستد، صبر کند، گوش بسپارد و پیام را بگیرد و درک کند، به «شناخت‌های چندگانه» نیاز دارد. ایجاد جذابیت بدون داشتن قصد تحمیل، خود مستلزم شناخت‌های چندگانه است. ریطوریقا باید بتواند هدف‌هایی را شناسایی کند که در موقعیت‌های خاص، تحقق آنها ممکن باشد. برانگیختن احساس و عاطفه در گیرندگان پیام و ایجاد همدلی به‌گونه‌ای که آنها پیام را از آن خود بدانند، از لوازم انتقال پیام در این روزگار است. عواطف معمولاً میان دو قطب کاملاً مخالف نوسان می‌کنند. کشتیبان باید کشتی را از میان دو صخره به‌گونه‌ای هدایت کند که از میان آن دو سالم بگذرد.

اصول دیگری هم هست که ریطوریقای جدید بر آنها تأکید دارد، یا به آنها اشاره می‌کند. در اینجا فقط به چند پیشنهاد و یادآوری بسنده می‌شود:

- ✓ تدوین و انتشار منابع لازم و کافی دربارهٔ ریطوریقای جدید به زبان فارسی از ضرورت‌های مبرم است، ریطوریقایی که مثال‌ها و شاهدهای آن از گنجینهٔ زبان و ادب فارسی برگرفته شده باشد، هم ادب کهن و هم ادبیات جدید. تدوین این آثار از عهدهٔ ادیبان ما، ادیبان مسلط به ریطوریقای قدیم و جدید، ساخته است؛
- ✓ بازنگری در برنامه‌های آموزش ویراستاری ضروری است. آموزش ویرایش ادبی بدون آموزش ریطوریقای جدید، آموزشی به‌کلی ناقص خواهد بود. در همین آموزش، آشنایی اجمالی با سیر تطور ریطوریقا در حد خود لازم است؛
- ✓ اگر متخصصان حوزهٔ ارتباطات با دانسته‌ها و یافته‌هایشان به این مبحث ورود نکنند، دیدگاه‌های خود را درباب مخاطب‌شناسی و راه‌های سازگاری پیام با مخاطبان در نشر توضیح ندهند، فقر نظری و فکری در این مبحث همچنان ادامه خواهد یافت. درعین‌حال، بازاری‌شدن ویرایش هم آن را تشدید خواهد کرد. به این جنبهٔ زیان‌بار جداگانه و به‌تفصیل باید پرداخت تا حق مطلب ادا شود؛
- ✓ آموزش آکادمیک نشر در ایران، که ویرایش بخش عمده‌ای از آن است، هنوز پادرهواست است. دانشکده‌ها و رشته‌های مختلفی مدعی هستند که برای آموزش نشر اصلح هستند. این مدعاها را باید کنار گذاشت و از طریق بحث‌های تخصصی، به‌ویژه با توجه به موفق‌ترین تجربه‌ها در زمینهٔ نشر در نقاط مختلف جهان و نیز

مقتضیات و امکانات بومی، به اجماع نظری دست یافت و آن را مبنای تصمیم‌گیری نهایی قرار داد؛

- ✓ ساده‌انگاری و آسان‌گیری در مباحث، مفاهیم، موضوعات و شیوه‌های آموزش ویرایش، نه‌فقط لطمه‌های سنگین به ویرایش و به خود ویراستاران، که آسیب رسانی به همهٔ فعالیت‌های مرتبط با ویرایش هم هست؛
- ✓ ویراستاران مسلط می‌توانند مسیرهای نشر را تغییر دهند. تجربه‌های فراوان در نشرهای پیشرفته نشان داده است که ویراستاران چگونه می‌توانند ریل‌گذاری و مسیرها را جابه‌جا کنند. نشر با فرهنگ درآمیخته است و فرهنگ همهٔ جنبه‌های زندگی امروز را در بر می‌گیرد. ویرایش در دل نشر جای می‌گیرد و در نشرهای پیشرفته، هم مغز نشر است و هم قلب آن. تحول در آموزش نشر در آخرین حلقه‌های زنجیره، به تأثیر مستقیم بر فرهنگ خواهد انجامید. به همین سبب در پرتو فرهنگ، فرهنگ ملی و مصالح اکنون و آیندهٔ آن باید نگریسته و بررسی شود؛
- ✓ پرورش یافتن ویراستاران ادبی با نگرش مناسب با نیازها و توقعات امروزی، و مجهز به دانش فنی نشر، شناخت‌های چندگانه و ریطوریقا قطعاً گامی بلند به سوی نشر و ویرایشی است که هم کارکرد بهنگام خود را خواهد داشت و هم به مشکلات و کاستی‌های موجود پایان خواهد داد. ۞

---

[۱] این مقاله پیشتر در ماهنامهٔ *جهان کتاب* (سال ۲۶، ش۴، پیاپی ۳۸۸) چاپ شده است. ولی به جهت اهمیت موضوع و نیز به دلیل نقدی که در همین شماره بر آن نوشته شده، لازم دیدیم برای استفادهٔ بهتر خوانندگان اصل مقاله را هم بیاوریم. آقای آذرنگ لطف کردند و اجازهٔ چاپ مجدد مقاله را دادند. سردبیر.

[۲] با سپاس از استاد یونس شکرخواه و استاد حسن نمکدوست، هر دو از متخصصان علوم ارتباطات، که به درخواست من این نوشته را پیش از انتشار خواندند و مرا از دیدگاه خود در بارهٔ پیوندهای میان ویرایش و حوزهٔ ارتباطات آگاه ساختند ـ ع.آ.

[3] rhetoric

[4] Max Perkins